

نامه ایشان
 نیویورک و نیویورک
 هشتاد و هشت
 نیویورک
 پنجمین
 بیلی
 نامه ایشان
 نیویورک
 هشتاد و هشت
 نیویورک
 پنجمین
 بیلی
صورت ببر
 نامه ایشان

کوارچ میرزا اسدالله ار رایح ملی

اصفهانی میرزا یوسف

صورت ببر

نیویورک فرانکلین

خون طاووس

میرزا کرس

پاران

کاریان پاران



رساله ایشان

دل از من گوی در دوی از من نهاد کرد
هشتاد و هشت

دل ایشان
دل ایشان
دل ایشان
دل ایشان
دل ایشان

شما لیقته بیکاریا شایع بیکاریه

هزاره ۷۲ بنی ایشان

شما لیقته بیکاریا شایع بیکاریه

هزاره ۷۳ ایشان

هزاره ۷۴ ایشان

هزاره ۷۵ ایشان



هزاره ۷۶ ایشان

فهرست

گزارش میرزا اسدالله از باغ ملی

۷	گزارش میرزا اسدالله از باغ ملی
۲۷	مکتوب میرزا یحیی
۵۳	صورت بیر
۷۷	این وصلت فرخنده
۹۷	خون طاووس
۱۰۵	مزد ترس
۱۱۹	باران
۱۲۹	داستان باران
۱۳۹	دل از من بُرد و روی از من نهان کرد
۱۵۱	سیل صالح آباد
۱۶۵	مؤخره

و بعده فرموده بود: «لهم انت عالم بالغایتی و معلم میتوان آن را تشخصیم و این میتواند این طبق المعا
دو مسنه مانعسته جای این سر طبله نداشته باشد که شخصیتی مشخصه باشد از این شایعین طلبی
که بلطفه ای از خود را خلاصه کنند و این همان معنی است که این شایعین عالم این اتفاقات را بدانند و
بلطفه ای این شایعین این معرفت را مطلع و مجهول این شایعین میتوانند بگیرند و مبتلیها
فراز پیش میگردند. لیکن آنکه بگفتارند که این معرفت را بگیرند و مبتلیها را مطلع کنند و مجهول کنند
که این شایعیتی است که این شایعین این معرفت را بگیرند و مبتلیها را مطلع کنند و مجهول کنند
بسیار متعجب میگردند این معرفت را بگیرند و مبتلیها را مطلع کنند و مجهول کنند. اما این معرفت را کسانی
که این شایعیتی است که این شایعین این معرفت را بگیرند و مبتلیها را مطلع کنند و مجهول کنند

این بندۀ فقیر اسدالله، مأمور ویژه باغ ملی، از زمانی که آماده باش
دادند، یعنی درست از پیش از ظهر روز نهم تعطیلات، آن حوالی
می‌پلکیدم. عصازنان می‌رفتم و سرفه دست از سرم برننمی‌داشت.
البته مستحضرید که وضع ریه‌ام اصلاً خوب نیست. دکترها تشخیص
آسم داده‌اند؛ اما سید جعفر دوچی عطار محله بارفروش‌ها، می‌گوید
میرزا این حرف‌ها مزخرف است. دوای درد تو پیش من است.
علی ایحال بیغانه‌ای از بندۀ گرفته و یک مشت علفیات داده، صبح و
ظهر و شب بعد از غذا، جوشانده‌هاش را که مثل مرکب سیاه است و
عین دم مار تلخ، سر می‌کشم مطلقاً افقه نکرده... اما حقیقتش یک
مشت آجیل از این جوانک لردگانی گرفته‌ام که حال مرا به کلی عوض
کرده. تصور می‌کنم فی الواقع معجزه‌ای شده باشد. ریه آرام گرفته و
نفسم معقول سر جا آمده. بندۀ البته تصور نمی‌کنم جناب عالی این
قبيل ادعاه را قبول کنید برای بازنیستگی؛ اصرار هم ندارم که مطلبی
را به قيد قسم مؤکد کنم. اما همین قدر می‌گویم که واقعاً دلم برای این